

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۵ هـ ش / ۱۴۳۸ هـ ق / ۲۰۱۶ م، صص ۱۳۳-۱۵۱

روابط بینامتنی در شعر شمع منوچهری و میکالی^۱

علیرضا منوچهریان^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

فائقه محمدی^۳

کارشناس ارشد ادبیات تطبیقی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

یکی از جلوه‌های مهم همگرایی فکری - فرهنگی میان ملل و اقوام بشری، سنت‌های مشترک ادبی است. از جمله این اشتراک‌ها در ادب فارسی و عربی، شعر شمع است که به ادب الشّمعة نیز معروف است و از دیرباز در آثار برخی پارسی‌سرایان و تازی‌گویان انعکاس یافته است. این سخنوران، با به کارگیری ابزارهای هنری گوناگون به‌ویژه تشبیه، شمع را در دواوین و آثار خویش به تصویر کشیده‌اند و امروزه می‌توان هنرنمایی آنان را دستمایه پژوهش‌های بینامتنی در ادبیات تطبیقی قرار داد. از جمله شاعران شمع‌پرداز در ادب پارسی و عربی، منوچهری و میکالی به شمار می‌آیند. منوچهری در توصیف شمع، بیشتر از اجزاء و عناصر طبیعت بهره برده است ولی میکالی غالباً آدم‌نمایی نموده و شمع را به انسانی عاشق یا معشوق همانند ساخته است. گاهی نیز هر دو سخنور، شمع را همچون شاخه گلی (زرد) یا عاشقی زرد و زار دانسته‌اند. این جنبه‌های اشتراک و افتراق در تعبیر و تشبیهات دو شاعر و شیوه‌های اندیشیدن آن‌ها درباره شمع، موضوع پژوهش تطبیقی این مقاله بنیادی است که به شیوه تحلیلی - توصیفی فراهم آمده است؛ از جمله ره‌آورد‌های این پژوهش، گسترش و تعمیق ادبیات تطبیقی در مشرق‌زمین و ارائه وجه دیگری از اشتراک فرهنگی - ادبی میان ایران و ملل عربی است.

واژگان کلیدی: منوچهری دامغانی، ابوالفضل میکالی، شعر شمع، ادبیات تطبیقی، ادبیات عربی و فارسی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۸/۲۹

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۸

۲. رایانامه نویسنده مسئول: manouchehrian.alireza@gmail.com

۳. رایانامه: marsoos_313@yahoo.com

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

شاید هیچ‌یک از شاخه‌های علم و معرفت بشری، به اندازه ادبیات تطبیقی، در تسمیه و تعریف - هر دو - دچار تشّت آراء نشده باشد؛ چنانکه نام‌های متعدد و تعاریف مختلفی برای آن مطرح شده است (ر.ک: منوچهریان، ۱۳۹۰: ۱۱). در میان نظریه‌هایی که برای ادبیات تطبیقی ارائه شده است، «نظریه و روش بینامتنی با تعریف‌های تازه ادبیات تطبیقی هم‌خوانی بیشتری دارد.» (نجومیان، ۱۳۹۱: ۱۱۵) مطابق این نظریه، «متونی که موضوع مشترک دارند در همه ادوار تاریخ به هم مربوطند و بین آنان مکالمه است.» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۶۸) برای نخستین بار اصطلاح منطق مکالمه از سوی باختین^۱ و اصطلاح روابط بینامتنی از سوی شک洛夫سکی^۲ مطرح شده است. (همان) این ارتباط متون بین زبان‌هایی که «با هم برخورد تاریخی داشته باشند» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴) در ادبیات تطبیقی با رویکرد مکتب فرانسه، دارای اهمیت ویژه‌ای است چنانکه یکی از زمینه‌های مهم بررسی و مطالعه در حوزه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، مقایسه آثار ادبی و مضامین آن‌ها در دو فرهنگ و زبان متفاوت در گذر زمان‌ها است. به عقیده غنیمی هلال، ادبیات تطبیقی «دلالت و مفهومی تاریخی دارد» و موضوع تحقیق در این علم را «پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال و به طور کلی ارائه نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است، چه از جنبه‌های اصولی فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» برمی‌شمرد (غنیمی هلال، ۱۳۹۰: ۳۲). گفتنی است که هر شاعر و یا نویسنده به مثابه پژوهاکی در برابر فرهنگ ملت خویش است. از بین سطور اشعار شاعر و یا آثار نویسنده است که می‌توان کیفیت نگاه یک ملت به مسائل گوناگون را در مقیاسی خرد تماشا کرد. در پژوهش تطبیقی حاضر، برآنیم که نگاه دو شاعر نامدار ایرانی و عربی را به پدیده شمع به تماشا بنشینیم. با توجه به تبادل گسترده فرهنگی - ادبی بین ایران و ملل عربی، از رهگذر این پژوهش، گامی در جهت پربار کردن گنجینه مطالعات و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی برداشته خواهد شد. این مقاله، همچنین شاعر توانمند عرب یعنی ابوالفضل میکالی را بیش از پیش به عرصه ادب فارسی معرفی می‌کند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

ضرورت شناخت ریشه‌های پیوند عمیق فرهنگی - ادبی ایران با ملل عرب بر کسی پوشیده نیست؛ چراکه

1. Bakhtin

2. Shklovsky

میان ایران و این ملل، هم‌کیشی، هم‌جواری و سابقه‌تعامل تاریخی وجود دارد. یکی از ریشه‌های مشترک فرهنگی - ادبی میان زبان پارسی و عربی را باید در بررسی تطبیقی دیوان منوچهری و میکالی در مقوله شعر شمع جست.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. میان شمع‌نامه‌های منوچهری و میکالی چه وجوه اشتراک و افتراقی هست؟
۲. آیا منوچهری دامغانی در شعر شمع از میکالی تأثیر پذیرفته است؟ اگر چنین است این تأثیرپذیری به چه نحوی بوده است؟

۴-۱. پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی تطبیقی شعر شمع بین منوچهری و میکالی، می‌توان به کتاب *مدخل إلى الدرس الأدبي المقارن* اثر شوقی عبدالجواد رضوان اشاره کرد. این کتاب، در حوزه ادبیات تطبیقی به رشته تحریر درآمده است. نگارنده، کتاب خود را با مباحث تئوری و نظریه‌پردازی ادبیات تطبیقی آغاز نموده، آنگاه چند مقاله را که به طور کاربردی به پژوهش در این رشته پرداخته‌اند، ذکر کرده است. دومین مقاله از این کتاب، اثر محمد یونس با عنوان «أدب الشمعة بين منوچهری الدماغی وأبي الفضل المیکالی» است. این پژوهشگر، پس از ذکر پیشینه‌ای اجمالی از شعر فارسی و عربی، تنها چند بیت از اشعار منوچهری و میکالی را در این زمینه بررسی کرده است. با وجود آنکه عنوان مقاله یادشده در باب مقایسه ادبیات شمع بین منوچهری و میکالی است، اما محمد یونس، بسیار گذرا چند بیت از این دو شاعر را بیان می‌کند. در میان مقالات و آثار فارسی نیز هیچ پژوهشی تطبیقی در شعر این دو شاعر صورت نگرفته است؛ به همین دلیل، جای خالی بررسی دقیق‌تر و شامل‌تر این موضوع به خوبی احساس می‌شد؛ البته ناگفته نماند که درباره تأثیر ادب عربی بر شعر منوچهری، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله مقاله زینی‌وند و عسگری (۱۳۹۲)، تحت عنوان «منوچهری و شعر عرب؛ تقلید یا نوآوری؟»؛ اما جدی‌ترین مقاله مرتبط با این پژوهش، مقاله صناعی و احمدی دارانی (۱۳۹۵)، با عنوان «ردیابی مضامین لغز شمع منوچهری در شعر عرب و شعر فارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری» است. نویسندگان این مقاله، در جستجوی این پرسش بوده‌اند که منوچهری در لغز شمع به چه میزان از ادب عربی تأثیر پذیرفته و بر شاعران پس از خود چه تأثیری گذاشته است.

۵-۱. روش پژوهش و چارچوب نظری

از آنجا که منوچهری^(۱) و میکالی^(۲) تقریباً هم‌عصر بوده و میان آثار آن‌ها «برخورد تاریخی» (کفافی، ۱۳۸۲:

۱۴) وجود داشته است، این پژوهش، بر مبنای مکتب فرانسه به بررسی تطبیقی شمع در شعر این دو شاعر می‌پردازد. به این ترتیب که ابتدا شعر شمع را از منوچهری و میکالی (همراه با ترجمه شعر او) نقل می‌کنیم. سپس به ارتباط بینامتنی^(۳) این دو اثر کهن که با فاصله زمانی اندکی از یکدیگر به ظهور رسیده‌اند، می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که شعر شمع در آثار این دو شاعر، نه تنها به لحاظ اشتراک موضوع، بلکه به لحاظ تشابه زبان و بیان هنری درخور بررسی بینامتنی است. در پایان نیز نتایج به دست آمده از این پژوهش را ذکر می‌کنیم.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. شمع در شعر منوچهری

شعر معروف شمع در دیوان منوچهری دامغانی که در بلاغت فارسی به عنوان نمونه‌ای عالی از لغز^(۴) شمع شناخته شده است، در واقع مقدمه چکامه منوچهری در مدح ملک الشعراء دربار غزنوی، ابوالقاسم حسن بلخی عنصری است. این ابیات، آن‌چنان مورد توجه بزرگان ادب قرار گرفته است که عوفی درباره آن می‌گوید: «و این قصیده که در تشبیه شمع گفته است خاطر جمله فضلا را چراغ داشت و همه چون یافته شدند البته آن را جواب نتوانستند گفت.» (عوفی، ۱۳۳۵: ۲۸۷) منوچهری در بیت نوزدهم این قصیده، تشبیب خود را به پایان برده، با حسن تخلصی زیبا مدح خود را آغاز می‌کند؛ اما ابیات آغازین این چکامه که به شعر شمع منوچهری معروف شده، چنین است:

جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن
گویی اندر روح تو مضمهر همی گردد بدن
ور نیی عاشق چرا گریی همی بر خویشتن
عاشقی آری ولیکن هست معشوقت لگن
پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن
چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
هم تو معشوقی و عاشق هم بتی و هم شمن^(۵)
بگریی بی‌دیدگان و باز خندی بی‌دهن
دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن
هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند
گریی کوکب چرا پیدا نگریدی جز به شب
کوکبی آری ولیکن آسمان توست موم
پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی
چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی
تا همی خندی همی گریی و این بس نادر است
بشکنی بی‌نوبهار و پژمری بی‌مهرگان
تو مرا مانی و من هم مر تو را مانم همی
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
وانچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن
وان من چون شنبلیله پژمریده در چمن
بی‌وسن باشم همه‌شب روز باشم با وسن
وز وصالت بر شب تاری شدستم مفتتن
نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر دو تن
غمگسار من تویی من زان تو، تو زان من
هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

(منوچهری، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۰)

این شعر در بحر رمل، یعنی یکی از محور وزین و پر استعمال فارسی سروده شده است. «ن» حرف قافیه است. شاید بتوان گفت: انتخاب این قافیه با زیبایی درونی همراه است. شکل ظاهری این واج گود و تو خالی است و در درون آن، یک نقطه قرار دارد. به عقیده ما، می‌توان این حرف را به شمعدانی مانند کرد که شمع همچون نقطه در درون آن قرار می‌گیرد؛ زیرا بر اساس گفته شاعر، شمع عاشق لکن خود (شمعدان) است:

کوکبی آری ولیکن آسمان توست موم عاشقی آری ولیکن هست معشوق لکن

(همان: ۷۹)

به این ترتیب، قالب و فرم در خدمت محتوا قرار گرفته و مؤید مفهوم کلی ابیات است.

منوچهری، شمع را موجودی ذی‌شعور می‌انگارد و در سراسر این تشبیب با او به سخن می‌پردازد و مبالغه نیست اگر بگوییم: خواننده، خود را به جای شاعر احساس می‌کند؛ گویی خودش با شمع سخن می‌گوید. گفتنی است که سخن گفتن شاعر با شمع در عداد صنعت بدیعی تجاهل العارف است که از آرایه‌های ادبی دل‌انگیز است و از قدیم در شعر پارسی و عربی متداول بوده است. این صنعت، دایره نسبتاً وسیعی را در سخنان شاعرانه شامل می‌شود و در اثر گران‌سنگ مطول به انواع و اقسام آن اشاره رفته است (ر.ک. الفتازانی، ۱۴۱۶: ۴۴۳).

بنیاد سروده‌های منوچهری، تشبیه است و این قصیده نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. نیازی به یادآوری نیست که شاعر سبک خراسانی از تشبیهاتی محسوس و روان استفاده می‌کند. در این شعر نیز انواع مختلف

تشبیه موج می‌زند. تقریباً در هر بیت، حداقل یک تشبیه وجود دارد؛ مثلاً: شمع را به انسان، ستاره و گل و... تشبیه می‌کند و روح او را شعله، جسمش را موم و پیراهنش را فتیله آن می‌داند:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

(۱۳۸۴: ۷۹)

منوچهری، با خیال لطیف خود، چندین امر خلاف عادت را به شمع نسبت می‌دهد: پیراهن در زیر بدن پوشیدن، خندیدن و گریستن هم‌زمان، زنده شدن با آتش، خندیدن بی‌دهان و گریستن بی‌چشم، بهبودی با گردن زدن، شکفتن بدون بهار، پژمردن بدون پاییز.

واج آرایی‌های پی‌درپی در طول شعر، ابیات را در پرده‌ای زیبا از موسیقی شعر شناور کرده که گوش شنونده را به نیکی می‌نوازد:

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن
خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

(همان)

منوچهری، شاعر طبیعت است. او به خوبی عناصر طبیعت و لوازم آن را به کار می‌گیرد. گویی تابلوی نقاشی‌ای را می‌بینیم که نقاشی زبردست آن را رنگ‌آمیزی کرده است:

اشک تو چون زر که بگدازی و برریزی به زر اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن

(همان: ۸۰)

موضوع دیگری که در این ابیات چشمگیر است مسئله تشابه میان شمع و شاعر است. منوچهری بین خود و شمع دست به مقایسه زده و مواردی را در تشابه و اختلاف خود با شمع، با زبانی شاعرانه بیان می‌کند:

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
آنچه من در دل نهادم بر سرت بینم همی وانچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن

(همان: ۷۹)

۲-۲. شمع در شعر میکالی

اشعار میکالی درباره شمع، در جلد دوم کتاب *زهر الآداب* وارد شده است و شامل سه قصیده با قافیه‌های متفاوت است که ما ذیلاً آن‌ها را نقل و ترجمه می‌نماییم:

۲-۲-۱. قافیه «ر»

وَلَيْلٍ كَلَوْنَ الْحَجَرِ أَوْ ظَلَمَةَ الْحَبْرِ
نَصَبْنَا لِرَاجِيهِ عَمُوداً مِنَ التَّبْرِ

(الحصري القيرواني، بی تا: ۷۴۷)

(ترجمه: چه بسا شبی تاریک به رنگ هجران یا سیاهی جوهر که برای انسان امیدوار به آن شب، ستونی از طلا برافراشتیم.)

يَشُقُّ جَلَابِيبَ الدُّجَى فَكَأَنَّمَا
تَرَى بَيْنَ أَيْدِينَا عَمُوداً مِنَ الْفَجْرِ

(همان)

(ترجمه: آن ستون، جامه‌های ظلمت را می‌شکافد پنداری فراروی ما ستونی از سپیده‌دم پدیدار است.)

يُحَاكِي زُوءَ الْعَاشِقِينَ بِلُونِهِ
وَذُوبِ حَشَاهُ وَالذَّمُوعِ الَّتِي تَجْرِي

(همان)

(ترجمه: رنگ و رو و آب شدن دلش و جاری گشتن اشک‌هایش به حال و روز عاشقان می‌ماند.)

حَلَا أَنْ جَارِي الذَّمْعِ يَنْحَلُهُ قَوَى
وَعَهْدِي بِدَمْعِ الْعَيْنِ يَنْحَلُ إِذْ يَجْرِي

(همان)

(ترجمه: البته اشک‌ریزان، او را زار و نزار می‌کند، در حالی که چنانکه من می‌دانم، اشک چشم وقتی جاری می‌شود، خود از بین می‌رود.)

تَبَدَّى لَنَا كَالْغُصْنِ قَدْ أَوْفَوْهُ
شُعَاعُ كَأَنَّا مِنْهُ فِي لَيْلَةِ الْبَدْرِ

(الحصري القيرواني، بی تا: ۷۴۸)

(ترجمه: سرو قامتش در حالی بر ما جلوه کرد که بر فراز آن پرتوی بود که پنداری ما در (فروغ) ماه شب چهارده به سر می‌بریم.)

تَحْمَلُ نُوراً حَتَّى فِيهِ كَأَمِنْ
وَفِيهِ حَيَاةُ الْإِنْسِ وَاللَّهُوِ لَوْ يَدْرِي

(همان)

(ترجمه: در او نوری هست که - اگر بداند - هم مرگش در آن نهفته است و هم عیش و نوشش.)

إِذَا مَا عَلَتْهُ عَلَةٌ جُرَّ رَأْسُهُ
فِيخْتَالُ فِي ثَوْبِ جَدِيدٍ مِنَ الْعُمْرِ

(همان)

(ترجمه: هرگاه بدان آسیبی رسد سرش بریده شود، آنگاه در جامه جدیدی از زندگی می‌خرامد.)

۲-۲-۲. قافیه «ق»

يَا زُبَّ غُصْنٍ نَوْرُهُ
يُزْرِي بِنُورِ الشَّفَقِ

(همان)

(ترجمه: بسا شاخه‌ای که شکوفه آن، پرتو شفق را خوار و بی‌مقدار می‌نماید.)

يَظَلُّ طُولَ عُمُرِهِ يَيْكِي بِجَفْنِ أَرْقٍ

(همان)

(ترجمه: تمام طول عمرش را با پلک‌هایی بی‌خواب و بیدار می‌گیرد.)

نَارُ الْمُحِجَّبِ فِي الْحَشَا وَنَارُهُ فِي الْمَقْرِقِ

(همان)

(ترجمه: آتش عاشق در دل است و آتش او در سر.)

لَا حَ لَنَا فِي مَغْرِبِ فَرَدْنَا فِي مَشْرِقِ

(همان)

(ترجمه: در (ظلمت) غروب، برای ما آشکار می‌شود و ما را به (روشنایی) مشرق می‌کشاند.)

۲-۲-۳. قافیه «ب»

وَقَضِيبٍ مِنْ بَنَاتِ النَّحْلِ لَ فِي قَدِّ الْكِعَابِ

(همان)

(ترجمه: چه بسا شاخهٔ نحلی که در قامت دوشیزگان نارستان جلوه‌گر شود.)

يُشْبِهُ الْعَاشِقَ فِي لَوْ نِ وَدَمْعِ ذِي انْسِكَابِ

(همان)

(ترجمه: او در رنگ رخساره و اشک‌ریزان به عاشق می‌ماند.)

قَدْ كَسَى الْبَاطِنَ مِنْهُ وَهُوَ عَرِيَانُ الْإِهَابِ

(همان)

(ترجمه: درون خود را پوشانده در حالی که ظاهرش عریان است.)

فَإِذَا مَا أَنْعَمَ الْأَبْ سَدَانُ مَلِئُوسُ الْقِيَابِ

فَهُوَ لِلشَّقْوَةِ مِنْهَا فِي بَلَاءٍ وَعَذَابِ

(همان)

(ترجمه: هرچند جامه‌هایی که (همگان) می‌پوشند، به بدن‌ها لذت و راحتی می‌بخشد، او از جامه‌های خشن خود در رنج و عذاب است.)

در پایان این بخش، گفتنی است که قصیدهٔ راثیه در بحر طویل سروده شده است و معمولاً در سنت شعر عربی، زمانی از این بحر استفاده می‌شود که شاعر بخواهد دربارهٔ مفاهیم و اهداف بزرگ و وسیعی همچون

جنگ سخن بگوید. از همین نکته درمی یابیم که شمع در نظر میکالی از جایگاه خاصی برخوردار است. ناگفته نماند که تشبیه پرسامدترین صنعت بلاغی در شمعیه میکالی است. به طور میانگین در هر بیت حداقل یک تا دو تشبیه دیده می شود. انواع تشبیه از جمله: تشبیه جمع، تفریق، مرکب، بلیغ و... در این ابیات وجود دارد. میکالی شمع را به انسان، ستونی از طلا، ماه شب چهارده، شاخه درخت، دوشیزگان نورسته و عاشق تشبیه کرده است. تشبیهات او نیز همچون منوچهری، حسی است:

تَبَدَّى لَنَا كَالْعُصْنِ قَدًّا وَفَوْقَهُ شُعَاعٌ كَأَنَّا مِنْهُ فِي لَيْلَةِ الْبَدْرِ

(بی تا: ۷۴۸)

يُحَاكِي زُؤَاءَ الْعَاشِقِينَ بِلُونِهِ وَذُوبَ حَشَاهُ وَالِدَمُوعِ الَّتِي تَجْرِي

(همان: ۷۴۷)

شاعر با آوردن تضادهای متوالی مقصود خود را با قدرت بیشتری می رساند:

يَشُقُّ جَلَابِيبَ الدُّجَى فَكَأَنَّمَا تَرَى بَيْنَ أُيْدِينَا عَمُوداً مِنَ الْفَجْرِ
تَحْمَلُ نُوراً حَتْفُهُ فِيهِ كَامِنٌ وَفِيهِ حَيَاةُ الْأَنْسِ وَاللَّهُوِ لَوْ يَدْرِي

(همان: ۷۴۷-۷۴۸)

۲-۳. ویژگی های مشترک شمع بین منوچهری و میکالی ۲-۳-۱. روح شمع، شعله آن است و در بالای آن قرار دارد

منوچهری:

آنچه من در دل نهادم بر سرت بینم همی وانچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

(۱۳۸۴: ۷۹)

میکالی:

نَارُ الْمَجْسَبِ فِي الْحَشَا وَنَارُهُ فِي الْمَقْرَقِ

(الحصري القيرواني، بی تا: ۷۴۸)

تسلط منوچهری دامغانی به شعر و ادب عربی از یک سو و تشابه تعابیر او با میکالی در شعر فوق از سوی دیگر، احتمال تأثر و تقلید او از میکالی را تقویت می سازد؛ البته، این اخذ مضمون، به هیچ وجه عیب و اشکالی بر منوچهری نیست؛ چراکه او در بیان خویش از اسلوب های شعر پارسی بهره برده است. به دیگر

سخن، منوچهری هم دانش شعر عربی را دارد و هم قدرت سرایش شعر پارسی را. پس در واقع کار منوچهری به اصطلاح «نور علی نور» است. به عنوان نمونه‌ای از کار هنری منوچهری، باید گفت که بیت نخست منوچهری در اینجا، دارای «صنعت عکس و تبدیل»^(۷) است ولی چنین صنعتی در شعر میکالی نیست.

۲-۳-۲. شب، هنگامه حیات شمع

منوچهری:

گر نبی کوکب چرا پیدا نگردی جز به شب ورنی عاشق چرا گریب همی بر خویشتن

(۷۹: ۱۳۸۴)

میکالی:

يَشْقُ جَلَابِبَ الدُّجَى فَكَأَمَّا تَرَى بَيْنَ أَيْدِينَا عَمُوداً مِنَ الْفَجْرِ

(الحصري القيرواني، ي: تا: ۷۴۷)

چنانکه می‌بینیم، میکالی مضمون «نورافشانی شمع در شب» را با تشبیهی ساده بیان کرده ولی منوچهری در سخن، صنعت ورزیده است و مراد خویش را با تشبیه مضمربیان نموده است که اساس استعاره مکنیه است. به دیگر سخن، بیان منوچهری هنری تر است.

۲-۳-۳. پیراهن را در زیر تن می‌پوشد

منوچهری:

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن

(۷۹: ۱۳۸۴)

میکالی:

فَدَّ كَسَى الْبَاطِنَ مِنْهُ وَهُوَ عَرِيَانُ الْإِهَابِ

(الحصري القيرواني، ي: تا: ۷۴۸)

۲-۳-۴. بهبودی و حیات دوباره با بریده شدن سر

منوچهری:

چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن

(۷۹: ۱۳۸۴)

میکالی:

إِذَا مَا عَلَتْهُ عَلَّةٌ جُرَّ رَأْسُهُ فَيَخْتَالُ فِي ثَوْبٍ جَدِيدٍ مِنَ الْعُمَرِ

(الخصري القيرواني، بی تا: ۷۴۸)

گفتنی است که مضمون مرگ و تولد دوباره، امروزه از لحاظ نقد ادبی و مبحث صور اساطیری در ژرف ساخت ادبیات نقشی اساسی دارد و به قول ابرمز^۱ «مضمون مرگ و تولد دوباره را معمولاً آرکی تایپ آرکی تایپها گفته اند و آن را وجه شبه گردش فصول با گردش زندگی انسان دانسته اند.» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۹۶) ابرمز می افزاید که مضمون مرگ و تولد دوباره «زمینه بسیاری از آثار ادبی از جمله... کمدی الهی دانته... را به وجود آورده است.» (همان)

۲-۳-۵. رخ زرد و گریان و در سوز و گداز (بی امان)

منوچهری:

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن
اشک تو چون زر که بگدازی و برریزی به زر اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن
روی تو چون شنبلیله نوشکفته بامداد وان من چون شنبلیله پژمریده در چمن

(۱۳۸۴: ۷۹)

میکالی:

يُحَاكِي زَوَاءَ الْعَاشِقِينَ بِلُونِهِ وَذُوبِ حَشَاءِ وَالِدَمُوعِ الَّتِي تَجْرِي
يَظَلُّ طَوَّلَ عَمْرِهِ يَبْكِي بِجَفْنِ أَرْقِي

(الخصري القيرواني، بی تا: ۷۴۷-۷۴۸)

گفتنی است که رنگ زرد و چشم گریان از نشانه های مهم عاشقی است که ذکر آن در مبحث بعدی خواهد آمد. سعدی گوید:

نخواستم که بگویم حدیث عشق و چه حاجت که آب دیده سرخم بگفت و چهره زردم

(۱۳۸۱: ۴۹۷)

۲-۳-۶. عاشقی

یکی از اوصاف مشترک شمع در شعر منوچهری و میکالی، عاشق بودن است؛ البته، صفت عاشقی در شعر

منوچهری صریح‌تر بیان شده است و این تصریح و تأکید به عشق و عاشقی، خود از وجوه مفارقت شمع‌نامه منوچهری و میکالی نیز می‌تواند باشد:

کوکبی آری ولیکن آسمان توست موم عاشقی آری ولیکن هست معشوقت لگن

(۱۳۸۴: ۷۹)

میکالی حال شمع را با عاشق قیاس نموده است و به طور غیرمستقیم، صفت عاشقی را به شمع نسبت داده است:

نَارُ الْمُحِبِّ فِي الْحَشَا وَنَارُهُ فِي الْمَقْرَقِ

(الحصري القيرواني، بی‌تا: ۷۴۷)

جالب است که منوچهری، شمع را هم عاشق دانسته است و هم معشوق:

«هم تو معشوقی و هم عاشق، هم بتی و هم شمن» (۱۳۸۴: ۷۹)

گفتنی است که گرچه در سنن ادبی پارسی، شمع نماد معشوق و پروانه سمبل عاشق است، اما سعدی شمع را در کار عشق، استادتر از پروانه دانسته است؛ چراکه شمع در آتش عشق، بیشتر ایستاده است:

تو بگریزی از پیش یک شعله خام من ایستاده‌ام تا بسوزم تمام

تورا آتش عشق اگر بسوخت مرا بین که از پای تا سر بسوخت

(سعدی، ۱۳۸۱: ۲۶۲)

۲-۳-۷. فداکاری و از خودگذشتگی برای آسایش و رفاه دیگران

منوچهری:

تو مرا مانی و من هم مر تو را مانم همی دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

(۱۳۸۴: ۷۹)

میکالی:

فَإِذَا مَا أَنْعَمَ الْأَبُ سَدَانٌ مَلْبُوسُ الْقِيَابِ

فَهُوَ لِلشَّقْوَةِ مِنْهَا فِي بَلَاءٍ وَعَذَابِ

(الحصري القيرواني، بی‌تا: ۷۴۸)

تَحْمَلُ نُورًا حَتَّىٰ فِيهِ كَامِنٌ وَفِيهِ حَيَاةُ الْأَنْسِ وَاللَّهْوِ لَوْ يَدْرِ

(همان: ۷۴۷)

در واقع، منوچهری و میکالی با سرودن چنین ابیاتی، روحیه فداکاری و ایثارگری و ساختن جامعه انسانی برتری را اشاعه و ترویج نموده‌اند و شعر شمع آن‌ها حاوی نکته‌های مهمی از علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است. توضیح اینکه وقتی افراد جامعه، فضیلت فداکاری را در وجود کسی می‌یابند، از آن متأثر می‌شوند و نسبت به مردمی که دارای آن هستند، احساس محبت می‌کنند. این محبت و «دوستی مایه رفاه انسان و تحقق جامعه [فاضله] است.» (بارنز و بکر، ۱۳۸۹: ۲۳۹) جالب است که برخی جامعه‌شناسان گفته‌اند که لفظ دموکراسی در جامعه نیز «به فداکاری و گذشت بسیار نیازمند است.» (روسو، ۱۳۹۳: ۱۰۰) و اساساً انسان‌های خودخواه و بی‌گذشت نمی‌توانند پایه‌گذار حکومت دموکراسی واقعی باشند چرا که برای تشکیل چنین حکومتی «مردم باید اخلاق و عادات ساده، خوب و سالمی داشته باشند تا کارها را به سرانجام درستی برسانند.» (همان: ۹۹) جالب است که روحیه از خودگذشتگی در شمع نه تنها الگویی برای رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها در حیطه مسائل اخلاقی است، بلکه در پیشرفت اقتصادی جوامع بشری امروز نیز دارای اهمیتی زائدالوصف است. به عنوان نمونه، برخی صاحب‌نظران معتقدند که کشورهای چون کره جنوبی که در دهه‌های اخیر پیشرفت‌های اقتصادی چشمگیری داشته‌اند، این پیشرفت‌ها را مدیون از خودگذشتگی مردم خود هستند که دارای روحیه سخت‌کوشی و صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری بوده‌اند و از همین جا می‌توان به نقش فرهنگ و ادب و آگاهی‌بخشی در بهبود همه جوانب زندگی بشر پی برد.

۲-۳-۸. حیات در فنای جسم

منوچهری:

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند گویی اندر روح تو مضمهر همی‌گردد بدن
(۱۳۸۴: ۷۹)

میکالی:

تَحَمَّلْ نُورًا حَتْفَه فِیْه کَامِنٌ وَفِیْه حَیَاةُ الْاِنْسِ وَاللّٰهُو لُو یَدْرِی

(الحصري القيرواني، بی‌تا: ۷۴۷)

هم منوچهری و هم میکالی حیات شمع را در فنای جسم او دانسته‌اند. جالب است که از کلیدی‌ترین مفاهیم عرفانی نیز، جستجوی حیات حقیقی در فنای جسم است و اشعار عرفانی، ملامال از ابیاتی است که مفید این معناست، مانند:

آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پابندگی است
(مولوی، ۱۳۹۰: ۵۰۵)

نیز همانند:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی
که ادیس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
(سنایی، ۱۳۸۵: ۵۲)

۲-۳-۹. شب‌زنده‌داری شمع و شاعر

منوچهری:

رسم ناخفتن به روز است و من از بهر تو را
بی‌وسن باشم همه‌شب روز باشم با وسن
(۱۳۸۴: ۸۰)

نیز:

تو همی‌تابی و من بر تو همی‌خوانم به مهر
هر شیبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
(همان)

میکالی:

ولیل کلون الهجر أو ظلمة الحبر نصینا لراجیه عموداً من التبر
(الخصری القیروانی، بی‌تا: ۷۴۷)

۳. نتیجه

۱. مهم‌ترین ابزار بیانی که منوچهری دامغانی و ابوالفضل میکالی در توصیف شمع به کار برده‌اند، تشبیه است. نظر به تشبیهات و تعیرات مشوّع و گوناگونی که منوچهری و میکالی در توصیف شمع به کار برده‌اند و آن را به ستاره، درخت، گل، انسان عاشق و... تشبیه نموده‌اند، می‌توان، این دو سخنور را شاعر شمع نامید که در شمع‌نامه‌های آن‌ها ارتباط بینامتنی درخور توجهی هست.

۲. گرچه تاریخ ولادت هیچ‌یک از دو شاعر مورد بررسی در این مقاله دقیقاً مشخص نیست ولی نظر به تقدّم زمانی میکالی بر منوچهری و تسلط تام و تمام منوچهری بر شعر و ادب عربی و نیز تشابه برخی تعابیر و تصاویر این دو شاعر درباره شمع، می‌توان منوچهری را از میکالی متأثر دانست؛ البته، این تأثیر و تأثر چیزی از ارزش ادبی و زیبایی اشعار منوچهری نمی‌کاهد، بلکه ذی‌فنون بودن او و تحرّش در دو ادب فارسی و عربی را نشان می‌دهد.

۳. بر اساس مبانی نظری ادبیات تطبیقی، تأثیر منوچهری (گیرنده) از میکالی (فرستنده) برای سرودن در باب شمع را باید یک تأثیر مستقیم دانست؛ چراکه منوچهری با ادبیات عرب آشنایی کامل داشته و در سطح وسیعی از دیوان خود، از شعر و ادب عربی بهره برده است؛ البته، از حیث نمودار تأثیر و تأثر^(۸) در ادبیات تطبیقی، کار منوچهری در شعر شمع، ابداع است نه تقلید.

۴. از برخی مضامینی که در شعر شمع منوچهری و میکالی به کار رفته است، همچون صفت از خود گذشتگی، نتایج جالب توجهی برای بهبود و پیشرفت زندگی انسان‌ها در زمینه رفتارهای فردی، اجتماعی و حتی در حیطه فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها به دست می‌آید.

۶. از جمله ره‌آورد‌های این پژوهش، ارائه وجه دیگری از تقارب فکری - فرهنگی ایران با ملل عربی است.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهر دامغانی از جمله شاعران طراز اول ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری قمری است. ولادت او ظاهراً قرن چهارم یا سال‌های نخستین قرن پنجم هجری قمری اتفاق افتاده است... (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۲۱۷۰۷) «منوچهری، آراینده چهره بلاغت و پیرایه سرو بوستان براعت بود. در ایام کودکی، چنان ذکی بود که هر نوع که از او در شعر امتحان کردند بدیده بگفتی و خاطر او به موانات آن مسامحت کردی.» (عوفی، ۱۳۳۵: ۲۸۷) وفات او به سال ۴۳۲ نوشته شده است.

منوچهری، شاعری جوان طبع و برنفاکر است. سبک شعری او طرب و شادمانی مخصوصی [را] جلوه گر می‌سازد. پای می‌کوبد و دست می‌افشاند، می‌خواند و می‌رقصد. در تمام دیوانش که نزدیک به سه هزار بیت است یک لفظ اندوهگین و یک عبارت غمناک نیست. اساس شعر او تشبیه و مقایسه و تمثیل و در این طریق پیرو عبدالله بن المعتز عباسی است. (ر.ک: فروزانفر، ۱۳۵۸: ۱۳۴-۱۳۶) منوچهری «از ادبیات عرب به معنی جامع، اطلاع کامل داشته و اشعار شعرای بزرگ آن ملت را از بر کرده. بر خیالات ایشان محیط بوده، می‌خواهد آن‌ها را در فارسی بدون تصرف و به همان حسن که در عربی است، ادا کند.» (همان: ۱۳۴) منوچهری در بیت زیر بر کثرت اطلاعات و محفوظات خود از اشعار عربی تأکید کرده است:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر تو ندانی خواند آلا هُبی بِصَحْنِكَ فَاصْبِحِينَ

(منوچهری، ۱۳۸۴: ۹۱)

اشاره است به این بیت از عمرو بن کلثوم که مطلع قصیده اوست:

ألا هُبی بِصَحْنِكَ فَاصْبِحِينَ ولا تُبْقِیْ حَمُورَ الْأَنْدَرِینَا

(الزوزنی، ۱۳۶۸: ۹۵)

(ترجمه: هان (ای ساقی برخیز و) قدح را بگردان و ما را از باده صبحدم سیراب ساز و هیچ از شراب اندرونی باقی نگذار.) (۲) نیشابور در قرن سوم تا پنجم، شاهد مشاهیر بسیاری بود که در زمینه‌های گوناگون سیاسی و فرهنگی از شهرتی والا و جایگاهی ویژه برخوردار بودند. یکی از برجسته‌ترین ایشان، میکالیان است. این دودمان، از معدود خاندان‌های متنفذ نیشابور بودند که رد پای آن‌ها را در طول بیش از دو قرن؛ یعنی اواخر قرن سوم تا اواسط قرن پنجم، در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خراسان ملاحظه می‌کنیم. (حسینی، ۱۳۸۵: ۶۱-۶۲)

مشهورترین عضو این خاندان در شعر و ادبیات، ابوالفضل عبیدالله است (زرکلی، نام کامل میکالی را چنین ضبط کرده است:

عبیدالله بن احمد بن علی المیکالی، ابوالفضل (۲۰۰۷، ج ۴: ۱۹۱)) که در طول حیات خویش در میادین سیاسی و مذهبی و ادبی

موقّیّت‌های شایانی به دست آورده بود؛ اما از آنجایی که مرجع اصلی ما در معرفی وی ثعالی است و او هرگز به امور سیاسی و مذهبی عصر خویش توجهی نشان نداده، اطلاعات ما از کوشش‌های ابوالفضل در این دو زمینه، بسیار اندک است. (ر.ک: همان: ۱۰۰) گفتنی است که «از تاریخ ولادت و سال‌های آغازین حیات او اطلاعی در دست نیست؛ اما قرائن متعدّدی در اختیار است که نشان می‌دهد وی اختلاف سنی چندانی با ثعالی نداشت.» (همان: ۱۰۱)

زرکلی درباره میکالی می‌نویسد: عیدالله بن احمد بن علی میکالی (...- ۴۳۶ هـ) فرمانروا، نویسنده و شاعر و از اهالی خراسان است. ثعالی کتاب *ثمار القلوب* را برای کتابخانه او تصنیف کرد و در *یتیمه‌النهر* نمونه‌هایی از نثر و نظم زیبای او را درج نموده است (۲۰۰۷، ج ۴: ۱۹۱). گفتنی است که ثعالی هم اصالت و شرافت و حسن امارت میکالی را بسیار ستوده است و هم بلاغت و حسن کتابت او را. وی در *یتیمه‌النهر* می‌نویسد: «امروز در روی زمین کسی نیست که کتابتش از او زیباتر و بلاغتش از او کامل‌تر باشد.» (بی تا، ج ۴: ۲۷۱). نیز ابو تمام در وصف او آورده است:

هیهات أن یأتی الزمان بمثلہ
إن الزمان بمثلہ لیخیل

(۱۴۱۲: ۳۶۳)

(ترجمه: هیهات که زمانه دوباره) کسی همچو او را بیآورد. بی گمان زمانه در آوردن همچو او بی بخیل است.)

درباره سبک شعری میکالی باید گفت: «از جمله مشخصه‌های اشعار او، کوتاهی قالب آن‌هاست که شاعر، با وجود خلق برخی تصاویر زیبا و بدیع در استمرار بخشیدن به آن و پرورش قدرت خیال موفق نبوده است؛ اما اشعار از استحکام لفظ، شکل و محتوا به خوبی برخوردار است و هیچ عاملی که نشان دهد آن‌ها از ناحیه یک غیر عرب سروده شده است در آن‌ها نمی‌توان یافت. او به قصد فروش هنر، پای در این راه نهاد بلکه ذوق، تفکر و احساس و تمایل او و دیگر هنرمندان و هنردوستان بود که خلق اثر هنری را از جانب او به دنبال داشت.» (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵۳) منابع، آثاری چند را در زمینه‌های ادبی به ابوالفضل نسبت داده‌اند که بیشتر آن‌ها در حوادث سیاسی و طبیعی زمان از میان رفته است؛ از جمله آثار منسوب به وی می‌توان به این موارد اشاره کرد: *دیوان اشعار، فضایل الملوک، مخزن البلاغه، شرح حماسه ابوتمام، ملح الخواطر و منح الجواهر، شرح دیوان متّبی و...* (۳) به عقیده شکلوفسکی متونی که موضوع مشترک دارند در همه ادوار تاریخ به هم مربوطند و بین آنان مکالمه است (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

(۴) لغز آن است که معنی‌ای از معانی در کسوت عبارتی مشکل متشابه به طریق سؤال پرسند و از این جهت در خراسان آن را چیت آن خوانند. (الرازی، ۱۳۸۷: ۴۲۶ و ۴۲۷)

(۵) شمن، بت پرست را گویند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰: ۱۴۵۰۱). رودکی گوید: این جهان چون بت است و ما شمنیم (نفیسی، ۱۳۸۲: ۵۵۶)

(۶) شنبلید: گلی زردرنگ

(۷) برای توضیح پیرامون صنعت عکس و تبدیل (ر.ک: المطول، ۱۴۱۶: ۴۲۴).

(۸) برای آگاهی از نمودار تأثیر و تأثر در ادبیات تطبیقی (ر.ک: فضل، ۱۴۲۴، ج ۱: ۲۸).

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. ابو تمام (۱۴۱۲)؛ دیوان ابی تمام، ضبطه و شرحه شاهین عطیة، الطبعة الثانية، بیروت: دار الکتب العلمية.
۲. باخزری، ابوالحسن علی بن الحسن بن علی (بی‌تا)؛ **دمیة القصر و عَصْرَة أهل العصر**، قاهرة: دار الفكر العربي.
۳. بارنز، هری المر و هوارد بکر (۱۳۸۹)؛ **تاریخ اندیشه اجتماعی (از جامعه ابتدایی تا جامعه جدید)**، ترجمه و اقتباس جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
۴. التفتازانی، سعدالدین (۱۴۱۶)؛ **المطول**، الطبعة الرابعة، قم: مکتبه الداوری.
۵. الثعالی، ابو منصور (بی‌تا)؛ **یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر**، قدم له وحققه ابراهیم صقر، مکتبه مصر.
۶. حسینی، محمد باقر (۱۳۸۵)؛ **فیروزه‌های سخن (در ادب عربی)**، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۷. الحصری القيروانی، ابو اسحاق ابراهیم بن علی (بی‌تا)؛ **زهر الآداب**، ج ۲، القاهرة: دار الفكر العربي.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)؛ **لغت‌نامه دهخدا**، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
۹. الرازی، شمس‌الدین محمد بن قیس (۱۳۸۷)؛ **المعجم فی معاییر اشعار العجم**، تصحیح محمد قزوینی و محمد تقی مدرس رضوی، چاپ اول، تهران: زوار.
۱۰. روسو، ژان ژاک (۱۳۹۳)؛ **قرارداد اجتماعی**، ترجمه سعید حبیبی، چاپ دوم، تهران: ابر سفید.
۱۱. الزرکلی، خیرالدین (۲۰۰۷)؛ **الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین**، الطبعة السابعة عشرة، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۲. الزوزنی، ابوعبدالله (۱۳۶۸)؛ **شرح المعلقات السبع**، الطبعة الأولى، تهران: الغدیر.
۱۳. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۱)؛ **کلیات سعدی**، بر اساس تصحیح و طبع محمد علی فروغی، تصحیح و مقدمه و تطبیقات و فهرس بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران: دوستان.
۱۴. سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۵)؛ **دیوان سنایی غزنوی**، به سعی و اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: سنایی.
۱۵. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۶۶)؛ **صور خیال در شعر فارسی**، تهران: آگاه.
۱۶. شمیسا، سیروس (۱۳۸۴)؛ **نقد ادبی**، ویرایش دوم، چاپ اول، تهران: میترا.
۱۷. ----- (۱۳۹۴)؛ **انواع ادبی**، چاپ پنجم از ویراست چهارم، تهران: میترا.
۱۸. شوقی عبدالجواد رضوان، احمد (۱۴۱۰)؛ **مدخل إلى الدرس الأدبی المقارن**، الطبعة الأولى، بیروت: دار العلوم العربية.
۱۹. عطوی، علی نجیب (۱۹۹۳)؛ **عمرو بن کلثوم التغلبي شاعر الفخر والحماسة**، بیروت: دار الکتب العلمية.
۲۰. عوفی، محمد (۱۳۳۵)؛ **لباب الألباب**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اتحاد.

۲۱. غنیمی هلال، محمد (۱۳۹۰)؛ **ادبیات تطبیقی تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی**، ترجمه و تحشیه و تعلیق سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر.
۲۲. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۸)؛ **سخن و سخنوران**، تهران: خوارزمی.
۲۳. فضل، صلاح (۱۴۲۴)؛ **الأدب المقارن تأثير الثقافة الإسلامية في الكوميديا الإلهية لدانتی، الطبعة الأولى**، بیروت: دار الكتاب اللبنانی والقاهرة: دار الكتاب المصري.
۲۴. کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲)؛ **ادبیات تطبیقی**، ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۵. منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۸۴)؛ **دیوان منوچهری**، به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی، چاپ پنجم، تهران: زوار.
۲۶. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۳)؛ **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: هرمس.
۲۷. نفیسی، سعید (۱۳۸۲)؛ **محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی**، تهران: اهورا.
۲۸. هدایت، رضا قلی خان (۱۳۴۰)؛ **مجمع الفصحا**، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر.

ب: مجلات

۲۹. زینی‌وند، تورج و فاطمه عسگری (۱۳۹۲)؛ «منوچهری و شعر عربی (تقلید یا نوآوری؟!»، **نامه پارسی**، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، سال هجدهم، شماره ۱ و ۲، صص ۲۰۴-۲۳۰.
۳۰. منوچهریان، علیرضا (۱۳۹۰)؛ «رؤیای ادبیات تطبیقی»، **نشریه ادبیات تطبیقی**، سال دوم، دوره جدید، شماره چهارم، صص ۲۰۷-۲۲۶.
۳۱. نجمیان، امیرعلی (۱۳۹۱)؛ «به سوی تعریفی تازه از ادبیات تطبیقی و نقد تطبیقی»، **پژوهش‌های ادبی**، شماره ۳۸، صص ۱۱۵-۱۳۸.

بحوث في الأدب المقارن (فصلية علمية - محكّمة)

كلية الآداب والعلوم الإنسانيّة، جامعة رازي کرمانشاه

السنة السادسة، العدد ٢٣، خريف ١٣٩٥ هـ. ش / ١٤٣٨ هـ. ق / ٢٠١٦ م، صص ١٣٣-١٥١

وصف الشمعة في شعر منوتشهري وميكالي على أساس نظرية التناص^١

عليرضا منوچهریان^٢

أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران

فائقه محمّدي^٣

المجستيرة في فرع الأدب المقارن، جامعة العلامة الطباطبائي، طهران، إيران

الملخص

من أهمّ مظاهر التقارب الفكري والثقافي بين الأقاليم والشعوب، السنن الأدبية المشتركة بما فيها أدب الشمعة الذي تجلّى منذ القدم في أشعار بعض الشعراء الفرس والعرب. إنّ هؤلاء الشعراء صوّروا الشمع في آثارهم باستخدام الأساليب الفنيّة المختلفة وبإمكاننا اليوم أن نجعل أعمالهم الفنيّة عرضة للبحوث المتصلة بالتناصّ في الأدب المقارن. إنّ من شعراء الشمعة في الأدبين الفارسي والعربي منوتشهري وميكالي حيث أكثر ما استخدم منوتشهري في وصف الشمعة، الأجزاء والعناصر الطبيعيّة لكنّ الميكالي قد استفاد كثيراً من صناعة التشخيص وشبه الشمعة بإنسان عاشق أو معشوق وقد يشترك الشعراء في تشبيهها بباقة ورد (أصفر) أو عاشق باك شاحب اللون. إنّ وجوه الإشتراك أو الإفتراق في تعابير وتشبيهات الشعراء وطريقة تفكيرهما بشأن الشمعة صارت موضوع هذا البحث الذي تمّ بدراسة مقارنة تحليلية. من نتائج هذا البحث، توسيع وعميق الأدب المقارن في الشرق وتقديم مزيد من وجوه التبادل الثقافي - الأدبي بين إيران والدول العربيّة.

الكلمات الدلّيلية: منوتشهري الدامغاني، ابوالفضل الميكالي، شعر الشمعة، الأدب المقارن، الأدبين العربي والفارسي.

١. تاريخ الوصول: ١٤٣٧/١٠/١٢

٢. تاريخ القبول: ١٤٣٨/٢/١٩

٣. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: manuchehrian.alireza@gmail.com

٤. العنوان الإلكتروني: marsoos_313@yahoo.com



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتمال جامع علوم انسانی